

■ چکیده

یافته‌ها حاکی از آن است که ایران به عنوان منطقه‌ای استراتژیک، همواره از اهمیت و جایگاه تاریخی ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. این منطقه از روزگار باستان تاکنون به لحاظ تجارت و منابع غنی موجود در آن، مورد توجه اقوام و ملل مختلف بوده است. ولی کمبود نیروی نظامی، استقرار نیروی خارجی در نواحی مختلف کشور از جمله جنوب، وجود ایلات و یاغیان مسلح و اشغال ایران توسط متفقین در طول دو جنگ جهانی، تأثیراتی بر اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران گذاشت. از جمله این که موجب رکود تجارت و ایجاد قحطی مصنوعی در ایران گردید. سرانجام در زمان رضا شاه با استقرار دولت جدید و تلاش برای توسعه اقتصادی و اجتماعی، نیاز به امنیت بیشتر شد به همین دلیل نیز توجه به تشکیل ارتش صورت جدی‌تر به خود گرفت. هدف از این پژوهش بررسی چگونگی وضعیت نیروی نظامی و تشکیل ارتش از آغاز جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم (زمان رضا شاه) است. در این پژوهش باروش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، آرشیوی و اسنادی به بررسی تحولات نیروی نظامی ایران در دوره مذکور پرداخته است.

کلیدواژه‌ها

نیروی نظامی، اشغال ایران، متفقین، جنگ جهانی اول، جنگ جهانی دوم، رضا شاه.

تحولات نیروی نظامی ایران از آغاز جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم

دکتر مرتضی دهقان نژاد^۱ و ظریفه کاظمی^۲

مسئله پژوهش

هر کشوری برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی خود همواره نیاز به ارتش و نیروی نظامی دارد تا بتواند از خاک و منافع خود دفاع کند، ایران از اواخر دوره صفوی و هرج و مرج ناشی از سقوط این سلسله با مشکل نیروی نظامی متشکل و مدرن روبرو شد که بعداً در جنگ‌های ایران و روس خود را نشان داد. در حوزه داخلی فقدان چنین نیرویی به ناامنی‌های داخلی دامن می‌زد، و این مشکلی بود که علی‌رغم تلاش‌های برخی دولت‌های بعد از مشروطه باز هم ضعف وجود نیروی نظامی هم‌چنان وجود داشت، چنان‌که نتوانست در جریان جنگ جهانی اول و دوم با قدرت از بی‌طرفی خود دفاع کند و از اشغال ایران جلوگیری نماید. هر چند در مدتی کوتاه، رضاشاه با تلاش‌هایی که در زمینه ایجاد ارتش متحدالشکل صورت داد برای مدتی (تا شهریور ۱۳۲۰ شمسی) توانست با سرکوب اشرار و ایالات سرکش نظامی نسبی را در کشور ایجاد کند، اما پس از اشغال ایران همه چیز در هم ریخت. به هر حال فرایند ایجاد ارتش قدرتمند در ایران پرسش اصلی این مقاله است.

نیروی نظامی ایران

هدایت، وضعیت نظامی ایران را در سال ۱۳۳۳ق. / ۱۹۱۵م، در کتاب گزارش ایران چنین شرح می‌دهد: «قوای دولت ۸۰۰۰ قزاق است، ۷۰۰۰ ژاندارم، قزاق مرد روس، ژاندارم مایل به آلمان و هر دو نسبت به ایران نافرمان. انگلیس در رساندن پول به ایران مسامحه می‌کند. ایران به روس اصرار دارد قشون خود را ببرد تا دیگران (ترکیه) نیایند و بی‌طرفی محفوظ بماند. روس

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی،
دانشگاه اصفهان



بر عده خود می‌افزاید» (هدایت، ۱۳۶۳، صص ۳۲۹ - ۳۲۸). یکی از بخش‌های عمده نیروی نظامی هرکشوری نیروی دریایی است، در سال‌های جنگ جهانی اول به عقیده سایکس: «نیروی دریایی در ایران اصلاً وجود خارجی نداشت» (سایکس، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۱۴).

کمیون نیروی نظامی ایران در فاصله دو جنگ جهانی از جمله مشکلاتی بود که دولت با آن روبرو شد و موجب می‌گردید که دولت حاکم در حفظ امنیت مناطق مختلف کشور از جمله جنوب که از نظر اقتصادی حیاتی بود، ناتوان شده و در سرکوب ایلات یاغی و سارقین قدرت مانور نداشته باشد. به همین دلیل دولت قادر به مقابله با قشقای‌ها نبود (چهره نما، ۱۳۳۲ق، شرق ادنا می‌نویسد، ش ۱۰، ص ۱۵). دولت مجبور بود به دلیل نبود نیروی متخصص داخلی از نیروی کارآمد خارجی دعوت به کار کند تا به امور نظامی، مالیاتی و عمرانی، سر و سامان داده شود. از جمله این نیروها باید از «کننل اوکالا» رئیس کل ژاندارمری فارس یاد کرد که اقدام به ایجاد پست‌های راه، از شیراز تا ایزدخواست نمود؛ وی تا زمان درج خبر در نشریه جبل‌المتین (اول ماه رمضان ۱۳۳۲ق / ۱۹۱۴م)، از دهبید تا منطقه‌ای به نام امین‌آباد ژاندارم گماشته بود. آموزش نظامی به نیروها توسط معلمان سوئدی داده می‌شد (جبل‌المتین، ۱۳۳۲ق، شیراز، ش ۱۷، ص ۱۳). نشریه چهره‌نما در طی مقاله‌ای در ناآرامی‌های جنوب کشور آلمان را دخیل می‌داند، درحالی که قبل از جنگ جهانی اول نیز ناامنی و ناآرامی وجود داشت ولی در این زمان به دلایل مختلف از جمله فعالیت آلمانی‌ها و کمیون نیروی نظامی، تشدید شده بود، چهره‌نما چنین می‌نویسد: «با شروع جنگ جهانی اول آشوب و فتنه و یاغی‌گری و راهزنی در کلیه نواحی جنوب ایران حکم فرما شد، و راهزنان ایلات به پشتوانه پول آلمان‌ها، جنوب ایران را یکسره، زیر تاخت و تاز کشیدند. لازم بود که اقداماتی برای حفظ امنیت جنوب ایران صورت گیرد» (چهره‌نما، ۱۳۳۲ق، ش ۱۴، ص ۱۴).

بر طبق آنچه در نشریه کاوه ذکر شده، قشون ایران در اواسط شعبان ۱۳۳۸ق / ۱۹۲۰م، از قرار ذیل بود:

۱- تفنگچیان جنوب ایران، که عبارت بود از ۵۴۰۰ سرباز ایرانی، ۴۷ صاحب منصب انگلیسی، ۱۹۰ صاحب منصب ایرانی و ۲۵۶ صاحب منصب جزء انگلیسی و هندی. مخارج این دسته قشون سالیانه هفت کرور تومان معین شده بود.

۲- دسته قزاق که عبارت از ۷۸۵۶ نفر قزاق ایرانی در تحت حکم ۵۶ صاحب منصب روسی و ۶۶ صاحب منصب جزء روسی و ۲۰۲ صاحب منصب ایرانی با یک مخارج سالیانه ۱/۹۱۵/۰۰۰ تومان.

۳- دسته قراسوارانی با صاحب منصبان سوئدی که عبارت بود از ۸۴۰۰ نفر و مخارج آن در سال هفت کرور تومان بود.

1- Colonel Avkla



۴- بریگاد مرکزی و نظامی، ولایتی و امنیه و نظمیه و غیره (کاوه، ۱۳۳۸ق، اوضاع ایران، ش ۷، صص ۹-۸).

این ارقام میزان نفوذ خارجی‌ها قشون ایران را نشان می‌دهد. زیرا افراد عالی‌رتبه و صاحب منصب نیروی نظامی همه از اتباع دولت‌های خارجی می‌باشند. به نظر می‌رسد که ایرانی‌ها در مملکت خود بیگانه بودند که این‌گونه مقامات کلیدی و مهم را به دیگران می‌دادند.

وضعیت نیروی نظامی ایران در آستانه اشغال ایران در جنگ جهانی اول.

۱- **قزاق:** در زمان جنگ اول در سراسر کشور فقط دو نیروی مسلح مؤثر و قابل ملاحظه به چشم می‌خورد. یکی از این دو نیرو، بریگاد قزاق بود که از هشت هزار نفر تشکیل می‌شد. افراد این بریگاد مخلوطی از اهالی قفقاز، مسلمانان آسیای مرکزی و ایرانیان بود که تعلیمات و فرماندهی آنان توسط افسران روسی انجام می‌گردید. وظیفه این بریگاد حفظ نظم بود که مرکز ستاد آن در تهران و دستجات آن در ایالات شمالی نظیر: تبریز، قزوین و همدان قرارداشت که به موجب قرارداد ۱۹۰۷م. «منطقه نفوذ»، جزو منطقه روسیه به شمار می‌رفت. این نیرو از هر جهت به عنوان وسیله‌ای برای اجرای مقاصد سیاست روسیه تزاری تشکیل شده بود (اسکرین، ۱۳۶۳، ص ۲۴؛ سایکس، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۱۴). پس از شروع جنگ جهانی اول، دو کشور مذکور قرارداد ۱۹۰۷م. را لغو و قرارداد ۱۹۱۵م. را منعقد نموده و این کشور را این بار به دو بخش شمالی و جنوبی، بدون در نظر گرفتن حق حاکمیت ایران تقسیم نمودند (سلیمانی، ۱۳۷۸، ص ۴). کدی معتقد است، تنها نیروی نظامی کارآمد ایران، بریگارد قزاق بود که افسران روس و لاجرم شریک و همراه یکی از طرفین جنگ بودند (کدی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۳).

۲- **ژاندارمری:** نیروی دیگر «ژاندارمری سوئدی» بود که برای حفظ امنیت داخلی به وجود آمد، در سال ۱۳۲۸ق. / ۱۹۱۱م.، در مجلس مسئله آوردن مستشار برای وزارتخانه‌ها مطرح شد، بنا بود صاحب‌منصبان مذکور از ایتالیا آورده شوند چون آن‌ها نپذیرفتند، از سوئد اعزام یک هیئت را خواستار شدند که آن‌ها پذیرفتند، از جمله شروط آن‌ها این بود که تکفل امور صاحب‌منصبان مزبور در ایران نباید با سفرای روس و انگلیس باشد.

اولین گروه صاحب‌منصبان سوئدی که عبارت بود از سه نفر: «سرهنگ یالمارسن»، «یاور چیلد براند»، «یاور پطرسن»، به ریاست سرهنگ یالمارسن در ۱۹ شعبان ۱۳۲۹ق. / ۱۹۱۱م.، که به تهران وارد گردید. یالمارسن در اوایل ۱۳۳۰ق. / ۱۹۱۲م.، شروع به تشکیلات نمود، ژاندارمری به دسته‌های ثابت در راه‌های ذیل مستقر شدند: ۱. راه انزلی به قزوین و تهران تا قم ۲. راه قزوین و زنجان ۳. راه بوشهر تا شیراز و ایزدخواست. مقرر شد دسته‌های



سیار، سرباز گرفته، تربیت شده و در نقاط مرکزی متمرکز شوند و حتی المقدور در خارج از حدود خود خدمت نکنند، مگر آن که به امر دولت باشد. یالمارسن بودجه سال اول را از روی تخمین ۳۰۰/۰۰۰ تومان، و ۹ ماه بعد را ۳۵۰/۰۰۰ تومان تعیین نمود، به علاوه بنا بود یک دسته ۱۵۰۰ نفری نیز در فارس تشکیل شود و مخارج آن هم در یک سال اول قریب ۱۱۲/۰۰۰ تومان و در ۹ ماه بعد قریب ۱۳۵/۰۰۰ تومان تخمین زده شده بود و برای اجرای این مقصود، پطرسن در ۱۲ صفر ۱۳۳۰ ق. / ۱۹۱۲ م.، از تهران به طرف شیراز حرکت نمود (جمالزاده، ۱۳۷۶، صص ۱۴۹-۱۴۸).

برای آن که با نفوذ روزافزون روس‌ها و بریگارد قزاق که به کمک آن بر پایتخت سلطه داشتند مقابله شود، بیشتر به فشار انگلیس، نیرویی تشکیل شد. این نیرو که بیشتر در مرکز و جنوب ایران فعالیت داشت، به زودی در ایران اعتباری کسب کرد و نتیجه اقدام‌های آنان، به صورت تأمین امنیت عبور و مرور در جاده‌های کاروان رو مشهور گردید (فن میکوفن، ۱۳۷۷، ص ۶۱).

«پیتر آوری»^۱ در مورد ژاندارمری معتقد است یک نیروی نظامی مستقل بود که در سال ۱۳۲۹ ق. / ۱۹۱۱ م.، تأسیس شد، هم‌چنین می نویسد: «در ابتدا، کابینه بختیاری‌ها با پرداخت نامنظم حقوق افراد ژاندارم مانع توسعه آن می‌گردید. در زمانی که «لرد هاردینگر»^۲، تهدید کرد که برای حفظ امنیت در جنوب ایران به مذاکرات مستقیم با قبایل جنوب (قشقای‌ها)، خواهد پرداخت و احتمال داشت نیروهای انگلیسی بیشتری وارد ایران شوند، لذا کابینه بختیاری‌ها به فکر افتاد که از نیروی ژاندارمری حداقل به عنوان یک نیروی ظاهری جهت مذاکره با انگلیسی‌ها استفاده کند و آن‌ها را قانع سازد که دولت مرکزی دارای یک نیروی شبه نظامی برای استقرار نظم در کشور می‌باشد» (آوری، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۳۲۴-۳۲۳).

سایکس^۳ معتقد است: «نیروی قزاق و ژاندارمری نه فقط بی‌ثمر بودند بلکه در واقع یک خطر جدی برای جاده‌هایی که محافظت می‌کردند به شمار می‌آمدند، زیرا که آن‌ها تحت رؤسای غارتگرشان با دزدها بند و بست کرده و باج سیل می‌گرفتند» (سایکس، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۱۴). متعاقب امضای موافقت‌نامه‌ای بین فرمانفرما و «فن اتر»^۴ و «مارلینگ»^۴ در سال ۱۳۳۴ ق / ۱۹۱۶ م.، ژاندارمری منحل گردید و کلیه افسران سوئدی و ایرانی، آنان که به طرفداری از آلمان شهرت داشتند، برکنار شده و برای حفاظت راه‌ها نیرویی مرکب از سه هزار نفر از بقایای ژاندارم‌ها به نام «امنیه» تشکیل گردید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۱، صص ۳۴۸-۳۴۷).

۳ - نظمیه: تأسیس شهربانی یا نظمیه هم به صورت تشکیلات جدیدی به تقلید از سازمان‌های اروپایی از زمان ناصرالدین شاه صورت گرفت. وی در سفر دوم خود به اروپا از پادشاه اتریش خواست که یک هیئت نظامی را برای تربیت قشون ایران به این کشور اعزام

1. Peter Avery
2. Syex
3. Fan Ether
4. Marlyng



دارد (فن میکوفن، ۱۳۷۷، ص ۶۱). نظمیه موظف بود مانع از قحطی و امراض شود و دستورالعمل‌های واسله از مجلس را مجری سازد (محبوبی، ۱۳۵۷، ص ۱۴۳). در طول مدت جنگ بین‌الملل اول «وستداهل» رئیس اداره نظمیه و همکار سوئدی او در ظاهر بی‌طرف بودند اما رابطه صمیمانه‌ای با سفارت روس داشته و مورد اعتماد کامل دیپلمات‌ها و نظامیان روسیه تزاری بودند و شاید این خود وسیله‌ای بود برای اینکه بتوانند نظمیه را بدون دردسر و آشوب اداره کنند و نیز وسیله‌ای شد که از ایران برونند. مستشاران سوئدی نظمیه، ده سال و چهار ماه در ایران مشغول کار بودند (محبوبی، ۱۳۵۷، ص ۱۵۵).

نقض بی‌طرفی و اشغال ایران

ایران در جنگ جهانی اول و دوم، توسط متفقین به دلیل مزیت جاده‌های این کشور که نزدیک‌ترین راه کمک‌رسانی به روسیه بود، اشغال شد. امتیازاتی نظیر مسافت کمتر و امنیت بیشتر نسبت به سایر کشورهای همسایه روسیه، استفاده از جاده‌های این کشور در چهار فصل سال، قابل اعتماد و قابل استفاده بودن راه ایران از طریق خلیج فارس، و هم‌چنین نفت که برای متفقین حیاتی بود، باعث گردید که همین راه را انتخاب، و کمک به شوروی از این طریق صورت بگیرد (ازغندی، ۱۳۷۶، ص ۶۹؛ اسکرین، ۱۳۷۳، ص ۸).

در طول جنگ جهانی اول، حکومت وقت اعلام بی‌طرفی در جنگ کرد. بی‌طرفی بر این فرض استوار بود که در برابر تاخت و تازها و اشغال بیگانگان بتواند از خودش دفاع کند، در حالی که ژاندارمری به کمک وام انگلیس و روسیه در ۱۳۳۰ ق. / ۱۹۱۲ م.، ایجاد شده بود، هنوز تجهیزاتش تکمیل نشده و ناقص بود. ایران تنها یک قشون عملیاتی واقعی در اختیار داشت و آن بریگاد قزاق بود، که افسران روسی فرماندهی آن را بر عهده داشتند (دیگار، ژان پیر؛ برنار، هورکاد؛ یان، ریشار، ۱۳۷۸، ص ۵۲). به دلیل نداشتن یک ارتش که حافظ این بی‌طرفی باشد، اتخاذ سیاست بی‌طرفی را نمی‌توان مسیر واقعی سیاست ایران در جنگ دانست (آوری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۵۰). به علت عدم کفایت حکومت برای حفظ موضع بی‌طرفی، بعضی از ایرانیان امن‌ترین راه را در رسیدن به اتحاد، در پیش گرفتند.

آلمان ظاهراً به خاطر فاصله جغرافیایی اولویت داشت (Atabaki, 2006, p3). از طرفی آلمانی‌ها خود را ناگزیر می‌دیدند دوستانی در میان سیاستمداران، مقامات عالی رتبه، سرکردگان محلی به ویژه در میان عشایر با نفوذ پیدا کنند. جلب نظر مساعد پادشاه نیز برای آلمانی‌ها ضروری بود. به همین دلیل برلن عاقبت برنامه‌ای برگزید که شامل، آماده ساختن محتاطانه زمینه محلی، شتاب نکردن در شروع مخاصمه و مراعات افسانه بی‌طرفی ایران می‌شد (یاست، ۱۳۷۷، ص ۴۱).



در تاریخ شنبه دوم شوال ۱۳۳۳ق. (۲۲ مرداد ۱۲۹۴ش. / ۱۴ اوت ۱۹۱۵م.)، قوای نظامی انگلیس بندر بوشهر را تصرف و افراد ژاندارم را خلع سلاح کردند و اداره‌های دولتی را رسماً در اختیار گرفتند. چند روز بعد عواید تلگراف‌خانه را نیز ضبط کردند. پس از این وقایع مشاورالممالک معاون وزارت خارجه، به سفارت انگلیس رفت و درباره اشغال بندر بوشهر، با اولیای سفارت انگلیس مذاکره کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت و موکول به مذاکره با وزیر خارجه شد (کجال زاده، ۱۳۶۳، صص ۹۰-۹۱). در طی نامه‌ای که به صورت رمز نوشته شده ورود نیروهای انگلیسی به بوشهر، تأیید گردید (ساکما، ۲۹۰۰۰۷۲۰۴). هنگامی که انگلیس بوشهر را قبضه کرد، روی تمبر پست ایران، «بوشهر در تصرف انگلیس»^۱ را نوشتند (هدایت، ۱۳۶۱، ص ۲۷). اقدامات خصمانه و تحریکات مداوم انگلیسی‌ها در منطقه مانند، اشغال بندر بوشهر، پایین کشیدن پرچم ایران و بالا بردن پرچم انگلیس به جای آن، تخریب نخلستان قریه دلوار، دستگیری و تبعید اتباع آلمانی مقیم بوشهر که همگی ناقض بی‌طرفی ایران در جنگ بود باعث جریحه‌دار شدن احساسات ملی و مذهبی مردم شد و همین امر سبب گردید تا رفته رفته واکنش‌هایی در گوشه و کنار ایالت بر علیه انگلیسی‌ها نشان داده شود (فخرایی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۰).

نخستین مسئله‌ای که پس از خاتمه جنگ جهانی اول ۱۳۳۲ - ۱۳۳۶ق. / ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴م.، در ایران اهمیت به سزا داشت، ورود نمایندگان ایران به پاریس برای عرضه کردن دعوی ایران به کنفرانس صلح ورسای بود. این دعوی که در جزوهای انتشار یافت، در سه قسمت استقلال سیاسی، قضایی و اقتصادی تنظیم شده بود؛ و استرداد متصرفات پیشین ایران توسط دولت سابق تزاری روس و دریافت گرامات مربوطه نیز مطرح گردید. در سرلوحه قسمت اول، تقاضای فوری لغو قرارداد ۱۹۰۷م. انگلیس و روس قرار داشت. متأسفانه با تلاش‌های انگلیس به هیئت نمایندگی ایران، اجازه داده نشد تا تقاضای خود را به کنفرانس صلح تقدیم نماید (سلیمانی، ۱۳۷۸، ص ۴۲).

در سال‌های پس از جنگ، موقعیت انگلیس در منطقه خلیج فارس بسیار قوی‌تر از دوران قبل از جنگ شد، این کشور برای حفظ وضع استثنایی خود و به خصوص خنثی کردن تبلیغات ضد استعماری رژیم شوروی در این دوران اقدامات متعددی به عمل آورد. چارچوب کلی این اقدامات عبارت است از ایجاد دولت‌های تحت‌الحمایه متعدد در منطقه، و از آن جمله ایجاد حکومت‌های منطقه‌ای در جنوب ایران، نظیر حکومت شیخ خزعل در خوزستان، و یا تحمیل قرارداد ۱۹۱۹م.، وثوق‌الدوله به دولت ایران که بر اساس مفاد آن، ایران از نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی تحت کنترل کامل انگلیس قرار می‌گرفت و اولین قدم به سوی مستعمره شدن بود. این قرارداد به تصویب مجلس نرسید و انگلیس نتوانست به هدف خود دست یابد (الهی، ۱۳۷۳، ص ۸۵).

1- Bushir under British occupation



حضور دولت‌های خارجی در جنوب

از جمله افرادی که در زمینه تحولات جنوب در سال‌های جنگ جهانی اول نقش مؤثری داشت، ویلهلم واسموس^۱ آلمانی بود. واسموس قرار بود از ۱۶ جمادی الاخر ۱۳۳۳ق. / آغاز ماه مه ۱۹۱۵م، کار خود را به عنوان کنسول شروع کند. در ۱ رجب / ۱۵مه، وی از کنسول‌گری آلمان در تهران تقاضا کرد که عنوان کنسولی وی لغو شود تا بتواند بدون محدودیت‌های دیپلماتیک، همه وقت خود را در راه اجرای طرح خویش برای برانگیختن عشایر صرف‌کند (باست، ۱۳۷۷، ص ۴۲).

واسموس، صولت‌الدوله را با نامه و یک قبضه تفنگی که از طرف «پرنس رویس»^۲ وزیر مختار آلمان به خان قشقایی هدیه کرده بود، هرچند نتوانست او را به اقدام فوری در زمینه اعزام نفرات و شرکت در نبردهای ضد انگلیسی وادار کند، ولی قول گرفت که در هر حال از طرف قشقایی‌ها علیه منافع آلمان و جنبش ملی مردم فارس عملی سر نزند (احرار، ۱۳۵۲، ج ۱، صص ۳۵۳ - ۳۵۱). واسموس با عشایر چادرنشین منطقه روابط بسیار خوبی داشت. وی در تابستان سال ۱۳۳۳ق. / ۱۹۱۵م، موفق شد عشایر جنوب را بر ضد انگلیسی‌ها تحریک کند. این شورش در بوشهر و شیراز رخ داد. هم‌چنین عشایر تنگستانی را وادار کرد دو بار دست به حملات شدیدی بر ضد پادگان بوشهر بزنند، در هر دو بار حمله آن‌ها با تحمل تلفات شدید از هر دو طرف دفع شد (اسکرین، ۱۳۶۳، ص ۳۱). حضور واسموس در منطقه، که حمل و نقل لوازم جنگی را در جاده بوشهر به شیراز به مخاطره می‌انداخت، کافی بود که انگلیسی‌ها را همواره نگران سازد (باست، ۱۳۷۷، ص ۵۹). آلمانی‌ها علاوه بر قیام عشایر جنوب علیه انگلیسی‌ها، اهدافی نظیر: خراب‌کاری در تأسیسات نفت، بی‌ثباتی سیاسی از طریق طرح اتحاد ایران و آلمان را نیز داشتند (دیگار، ۱۳۷۸، ص ۵۷).

واسموس در ۲۹ شعبان ۱۳۳۳ق. / ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۵م، در اطراف بوشهر، میان تنگستانی‌ها و سربازان هندی - انگلیسی یک درگیری به راه انداخت که در نتیجه آن دو افسر انگلیسی و چند سرباز هندی کشته شدند. طوایف ساکن اطراف بوشهر، به تحریک واسموس مرتباً این شهر را تهدید می‌کردند و انگلیسی‌ها ناگزیر برای مقابله با آن‌ها به عملیات نظامی متوسل شدند. در طی همین درگیری‌ها غلامعلی خان نواب، منشی ایرانی کنسول‌گری بریتانیا، در ۲۷ شوال ۱۳۳۳ق. (۷ سپتامبر ۱۹۱۵م)، کشته شد. انگلیسی‌های خشمگین هم، حکومت ایران را وادار به احضار مخبرالسلطنه کردند، در پی آن قوام‌الملک، رئیس ایل خمسه که طرفدار انگلیس بود، موقتاً به جای او منصوب شد (باست، ۱۳۷۷، صص ۴۶ - ۴۵).

سایکس در مورد آلمانی‌ها و اقداماتشان چنین معتقد است: «عمال و نمایندگان آلمان با پول‌های هنگفت، به مسلسل و هفت تیر مجهز شده و با تفنگ‌های زیاد مأمور بودند عشایر و

1. Wilhelm Wassmuss

2. Prince Royce



ایلات را تحت سلاح درآوردند و در سرتاسر کشور آشوب و هرج و مرج راه بیندازند و نیز مأمور بودند که تمامی اتباع و رعایای روس و انگلیس را که در شهرهای ایران می‌زیستند بیرون کرده و اموالشان را غارت کنند و دیگر نمایندگان آن‌ها را کشته و خزانه‌های بانک شاهنشاهی ایران را تصرف کرده و نیز اموال و نفوذ شرکت‌های روسی و انگلیسی را از بین ببرند» (سایکس، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۲۲). اگرچه گروه‌های رقیب، علیه هم مطالب متفاوتی می‌نوشتند، اما دور از تصور هم، گفته‌های سایکس نمی‌تواند باشد.

هدایت در مورد نارضایتی مردم درباره حضور روس و انگلیس چنین معتقد است: «تنفر از روس و انگلیس و توجه به آلمان معنی داشت یا نداشت عمومی بود. مردم تنگستان پس از گرفتار شدن قنصل آلمان در سال ۱۳۳۳ ق. / ۱۹۱۵ م.، در شب ۱۸ حوت علناً با سیاست و رفتار انگلیس اظهار مخالفت کردند، دور کردن ویلهلم واسموس بدون زد و خورد کلی از تنگستان میسر نبود و انگلیس متوقع» (هدایت، ۱۳۶۱، ص ۲۷۰). دولت انگلیس در سراسر حوزه خلیج فارس ابتکار عمل را در دست داشت. در شیراز و کازرون و برازجان، به علت مقاومت، پیشرفت مقاصد سیاسی و نظامی انگلیس را غیرممکن می‌ساخت. وضع فارس سبب می‌شد که دولت انگلیس نتواند کنترل خود را بر فلات مرکزی و نواحی جنوب ایران حفظ کند (احرار، ۱۳۵۲، ج ۱، صص ۲۰۶-۲۰۷). تلاش انگلیسی‌ها برای ایجاد وزنه متقابلی در برابر نفوذ روسیه، حفظ جاده استراتژیک بوشهر- شیراز به دنبال ترک بی‌طرفی ژاندارمری و پیوستن آن به اردوی آلمان و هم‌چنین مراقبت از سرحدات هند در سال ۱۳۳۴ ق. / ۱۹۱۶ م.، به نتیجه رسید. انگلیس ژنرال سرپرسی سایکس را مأمور تشکیل یک هنگ تیرانداز ایرانی کرد که افسران انگلیسی و سربازان هندی بر آن نظارت داشتند و نام آن را «تفنگداران جنوب ایران» گذاشت. با این همه انگلیسی‌ها هیچ‌گاه نتوانستند تهران را وادار به رسمیت شناختن این نیرو کنند (دیگار، ۱۳۷۸، ص ۵۲).

پلیس جنوب

پیشنهاد فرمانفرما برای افزایش نیروی قزاق ایران به ده هزار نفر، و وقایع شیراز که منجر به گرفتار شدن کنسول بریتانیا و جمعی دیگر از انگلیسی‌ها در آن شهر شده بود، ناامنی و شورش در ایالت فارس و بالاخره مسدود شدن جاده بوشهر- شیراز، دولت انگلیس را بر آن داشت که حتی پیش از رسیدن به توافقی با ایران برای تشکیل یک نیروی نظامی در جنوب تحت فرماندهی افسران انگلیسی اقدام عملی و یک طرفه به عمل آورد. در ۲۶ ژانویه ۱۹۱۶ م.، ژنرال سرپرسی سایکس به فرماندهی این نیرو برگزیده شد. به سایکس دستور داده شده بود تا همراه با عده‌ای از افسران انگلیسی و نظامیان هندی عازم بندرعباس شود، و سپس در ایران

1. South Persia Rifles
(S.P.R)



به تشکیل نیرویی نظامی مبادرت کرده و به منظور برقراری نظم و قانون و حفظ منافع بریتانیا اقدامات لازم را به عمل آورد (ذوقی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۵). قرار بود این نیرو جانشین ژاندارمری سوئدی شود، و از لحاظ قدرت با بریگاد قزاق که حفظ امنیت منطقه شمالی را بر عهده داشت و تجدید سازمان یافته بود، برابری کند. سرپرسی سایکس به همراهی سه افسر انگلیسی، سه افسر هندی، ۲۵ سوار از اهالی هندو، دو عراده توپ، در بندرعباس پیاده شد (اسکرین، ۱۳۶۳، ص ۳۱).

کاوه که نشریه طرفدار آلمان بود، در رابطه با ورود انگلیسی‌ها یا به عبارتی این مهمانان ناخوانده چنین می‌نویسد: «از همان اوایل جنگ در صفحه جنوب ایران شروع به یک رشته عملیاتی نمودند که کم‌کم دامنه آن به ایجاد پلیس جنوب کشید که در حقیقت ساخلو دادن دسته مهم قشون مسلح و منظم انگلیسی است؛ در ایالات جنوبی ایران، انگلیسی‌ها اکنون مشغول انجام نقشه دیرینه خود هستند و آن نقشه عبارت است از تسلط بر خلیج فارس و ایالات مجاور آن. تاریخ دو قرن اخیر ایالات جنوبی ایران طوماری است از بست و بندهای سیاسی و نظامی انگلیس در راه اجرای مقصود فوق، ایران که به قول خود انگلیسی‌ها «جاده ملل» است مخوف‌ترین و آسان‌ترین راه حمله به هند است» (کاوه، ۱۳۳۶ق، انگلیسی‌ها و جنوب ایران، ش ۲۵، ص ۴). منافع سیاسی - اقتصادی و درگیری‌های بریتانیای کبیر در جنوب ایران و خلیج فارس پیوسته افزایش یافته بود. بریتانیا احساس می‌کرد که باید حیثیت خود را در این منطقه بالا برده و از منافع خویش به نحو احسن حراست نماید (سفیری، ۱۳۶۴، ص ۲۴). کحال‌زاده معتقد است: «انگلیسی‌ها دائماً اظهار می‌داشتند که برای حفظ طرق و شوارع جنوب، نیروی نظامی پلیس جنوب لازم است و حال آنکه اغلب دزدان طرق و شوارع کسانی بودند که با انگلیسی‌ها رابطه نزدیک داشتند و طبق دستور آن‌ها ایجاد ناامنی می‌کردند» (کحال‌زاده، ۱۳۶۳، ص ۴۱۶).

گاهی پلیس جنوب خود نیز به بهانه‌های مختلف به غارت اموال مردم می‌پرداخت. چنان که در سال ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۱ م.، یک دسته از پلیس جنوب به بازار وکیل حمله نموده و قسمتی از بازار را غارت کردند (ستاره ایران، ۱۳۰۰، نغمه جدید فارس، ش ۵۲، ص ۲). علاوه بر مورد مذکور اسنادی موجود است که حاکی از خسارت نیروی پلیس جنوب به باغ‌های اطراف شیراز می‌باشد که شکایت صاحبان و تقاضای پرداخت خسارت را در پی داشته است (استادوخ ۲۷-۲۱) - ۴۱ - ۱۳۰۰). پلیس جنوب ایران که در آغاز از افسران و سربازان انگلیسی و هندی تشکیل شده بود، پس از آن، ایرانیان را نیز به خدمت گرفت. این نیرو پس از مدتی به صورت یک نیروی نظامی سرکوب‌گر خود را نشان داد، هر چند در ظاهر وظیفه برقراری امنیت در مناطق جنوبی کشور را داشت، اما در اصل مجری سیاست و حافظ منافع دولت انگلیس بود. لذا



بر همین اساس سعی بر آن داشت تا در صورت لزوم کلیه موانع و از آن جمله رؤسا و خوانینی را که تا آن زمان با سیاست استعماری انگلیس مخالفت می‌کردند را از میان بردارد (فخرایی، ۱۳۸۳، صص ۲۳۲-۲۳۱).

حضور پلیس جنوب و از طرفی واسموس و تحریکاتی که توسط آن‌ها صورت می‌گرفت، منجر به ناامنی و آشوب هر چه بیشتر در جنوب می‌گردید. واسموس توانست در ایالت فارس که در اثر ورود انگلیسی‌ها مورد تهدید قرار گرفته بود، ائتلافی بین چهار نفر از خان‌های عشایری شیخ حسین، زایرخضرخان، غضنفرالسلطنه برازجانی و ناصر دیوان ایجاد کند. غضنفرالسلطنه در برازجان ابتدای جاده‌ای که به سمت شیراز می‌رفت را بست و کلیه تلاش‌ها را برای ارسال مهمات و لوازم جنگی که به صورت کالای تجاری بسته‌بندی شده بود، و به همراه کاروان‌های تجاری به مقصد قوای بریتانیا در شیراز فرستاده می‌شد، را نقش بر آب کرد. مهم‌تر از همه ناصر دیوان، حکمران منطقه کازرون بود، اینکه ژنرال سایکس بتواند به بوشهر راهی بیابد یا نه، به شخص او بستگی داشت. به دلیل اینکه کازرون در وسط چهار گردنه قرار داشت و در نتیجه بر جاده، هم در جهت شمال و هم در جهت جنوب، مسلط بود. سایکس کمی بعد از ورودش به شیراز، واحدی از پلیس جنوب را به کازرون فرستاد، تا امنیت این نقطه مهم را تأمین کند. حاکم جدیدی هم برای اداره منطقه به آنجا فرستاده شد. به محض اینکه ناصر دیوان برای دفاع از کشور به این ائتلاف پیوست، با افرادی که به پلیس جنوب حمله کرده و آنان را از آنجا فراری داد، حاکم را نیز دستگیر کرد (فن میکوش، ۱۳۷۷، صص ۲۶۴-۲۶۳).

واسموس در اوایل بهار ۱۳۳۶ ق. / ۱۹۱۸ م.، ستاد خود را از اهرم به کازرون منتقل کرد. وی مخفیانه علیه پلیس جنوب فعالیت می‌کرد و می‌کوشید بین آن‌ها شایع سازد که دولت این نیرو را غیرقانونی اعلام کرده است. نتیجه این کار به زودی آشکار شد. در پایگاه‌های دورافتاده که برای برقراری امنیت جاده‌ها تأسیس شده بود، هر روز بر تعداد افرادی که از خدمت می‌گریختند افزوده می‌شد. هر یک از این فراریان که به چنگ انگلیسی‌ها می‌افتاد بدون ملاحظه تیرباران می‌شدند و این مسئله بر میزان تلخکامی اهالی می‌افزود. ژنرال سایکس اقرار داشت که در ارکان پلیس جنوب تزلزل افتاده است (فن میکوش، ۱۳۷۷، ص ۲۷۹).

تعداد قوای پلیس جنوب بالغ بر ۵۴۰۰ نفر، که شامل ۴۷۰ صاحب منصب انگلیسی، ۱۹۰ صاحب منصب ایرانی، ۲۵۶ صاحب منصب جزء انگلیسی و هندی می‌شد و یک افسر ارشد انگلیسی که همان سرپرسی سایکس بود. ارکان حزب این عده در شیراز مرکب از هشت افسر انگلیسی و سه نفر افسر ایرانی بود. این عده به دو بریگاد تقسیم شده بودند، یکی بریگاد شیراز و دیگری بریگاد کرمان که فرماندهی هر دو بریگاد با افسران انگلیسی بود. یعنی هر بریگاد چهار افسر انگلیسی و دو افسر ایرانی به آن‌ها کمک می‌کردند. بریگاد فارس، از سه باطالیا، سه



اسکادران سوار، یک باطری چهار توپ یک دسته میترالیوز - یک گروهان مهندس، یک دسته صحنیه سیار، یک مریمضخانه بیطاری، یک شعبه ذخیره، اداره قاطرخانه، اداره گاری خانه و یک انبار سیورسات تشکیل یافته بود. مخارج پلیس جنوب سالیانه برطبق برآورد انجام شده به مبلغ پنجاه و سه میلیون تومان ۳۵۰/۰۰۰۰/۰۰۰ قران بالغ می‌شد. پس از امضای این قرارداد مقرر شد سایر قوای نظامی ایران، به انضمام پلیس جنوب یک قشون متحدالشکل ترتیب دهند. نقشه هیئت مشاوره ایران و انگلیس طبق قرارداد ۱۹۱۹م، این بود که تمام دسته‌های قشونی مذکور در فوق را، با هم مخلوط ساخته قشون تازه‌ای به ترتیب ذیل تشکیل بدهند: ۱- یک دسته قشون ۳۶۰۰۰ نفری؛ ۲- یک دسته قراسواران (امنیه) به تعداد ۱۲۰۰۰ نفر؛ ۳- ۸۰۰۰ نفر افراد نظمی (شهربانی)؛ ۴- یک دسته قزاق ۴۰۰۰ نفری. مجموعاً این قشون ۶۰۰۰۰ نفر می‌شد و بودجه آن سالیانه ۱۵ میلیون تومان تعیین شده بود (کحال زاده، ۱۳۶۳، صص ۴۱۸-۴۱۶). در کابینه‌ای که سید ضیاء تشکیل داد، رضاخان وزیر جنگ شد، از جمله وعده‌های دولت ضیا قول نظم داخلی، استقلال ملی و همچنین تقویت ارتش بود (فوران، ۱۳۸۷، صص ۳۰۳). با سقوط سید ضیا، قوام السلطنه در ۲۲ ژوئن تشکیل کابینه داد. وی رفتار غیردوستانه‌ای را نسبت به انگلیسی‌ها اختیار کرد. در همین کابینه رضاخان ملقب به سردار سپه وزیر جنگ شده و به مرور نفوذ یافت. وی نیز با نگرداشتن افسران انگلیسی در قشون مخالفت می‌کرد. دولت ایران پیشنهاد می‌کرد که قوا را باید به آن‌ها تحویل دهند، و افسران انگلیسی در مدت سه الی شش ماه خارج گردند، و قراردادی با بانک شاهنشاهی منعقد گردد که در مقابل درآمد گمرک به دولت اعتبار دهد تا بودجه قوا را تأمین کند. زمان تأمین بودجه پلیس جنوب، در ۳۱ مارس به پایان رسید؛ و وزارت خارجه انگلیس چاره‌ای جز انحلال قوا و موافقت با درخواست ایران نداشت. ایرانیان مایل بودند تجهیزات قوا را بخرند ولی بجز ۷۰۰ تفنگ و ۲۰۰ جعبه مهمات و ۴۵ اسب به آن‌ها واگذار نشد. تقریباً دو سوم تجهیزات را به هند منتقل کرده و مقداری اسلحه و وسایل و توپ ماگزیم را که تقریباً ۲۵۰۰۰ تومان تخمین زده بودند، در شیراز و سایر نقاط از بین بردند. وسایل طبی را به مؤسسه‌های تبلیغات مذهبی آمریکایی فروخته یا بخشیدند (سفیری، ۱۳۶۴، صص ۲۵۵-۲۵۴).

ارتش متحدالشکل

موقعی که سردار سپه وزیر جنگ در ۱۳۰۱ش. / ۱۹۲۲م، از فارس و بوشهر دیدن کرد؛ سعی داشت قوای ملی نظامی جدیدی را تشکیل داده و تحت اداره خود درآورد. ارگ کریمخان که مقر حکومت بود را کوچکتر کرده و قسمتی از آن به اشغال مقامات نظامی درآمد. سربازخانه و میدان تمرین پلیس جنوب ضبط و به منظور ایجاد استحکامات یا قلعه در شهر وسعت داده



شد. وزیر جنگ دستور داد که هزار نفر از کشاورزان را برای خدمت نظام بگیرند. این مسئله به دلیل کمبود کارگر کشاورز مورد اعتراض ملاکین واقع شد. هم‌چنین مقرر شد از آن پس مناطق کشاورزی ساحل، که اغلب آرام بودند، ایل محسوب شده و مستقیماً تحت اداره وزیر جنگ قرار گیرد. این تصمیم به معنی گسترش کنترل مستقیم وزیر جنگ در این منطقه و حرکتی برای تقسیم کشور به چند منطقه نظامی و تغییر نحوه سربازگیری برای سهولت کنترل مرکز و ایجاد یک قشون جدید بود. ولی در واقع این اقدامات جز پیشنهادهای اصلی کمیسیون نظامی ایران و انگلیس در ۱۲۹۹ش/۱ آوریل ۱۹۲۰م، برای پیشبرد همان مقصود بود. یک سال و نیم پس از انحلال نیروی مذکور و خروج قوای انگلیس از ایران اثری از فعالیت‌های آنان باقی نماند، ولی می‌توان گفت آن‌هایی که به نحوی در «اس پی آر» خدمت کرده بودند یا به آن وابسته بودند؛ در ایجاد قوایی متحد و متمرکز در ایران نقش مؤثری داشتند (سفیری، ۱۳۶۴، صص ۲۵۶-۲۵۵). فن میکوش معتقد است: «کوششی که سایکس با تمام قوای در اختیارش به عمل آورد و هدف آن سلطه بر راه جنوب بود به نتیجه‌ای نرسید و تأثیر این شکست چندان بود که دیگر تلاشی در این زمینه صورت نگرفت» (فن میکوش، ۱۳۷۷، ص ۲۶۵).

در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول با وجود تشکیلات نسبتاً منظم نظامی و امنیتی مشکل کمبود نیرو هم‌چنان برقرار بود. نشریه ستاره ایران در ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م، درباره ایالت فارس چنین می‌نویسد: «راجع به تشکیلات امنیه به طوری که قرار پست‌های خطوط را داده‌اند امیدبخش نخواهد بود و بودجه فعلی امنیت، قادر است فقط راه‌های مستقیم فارس را پست امنیه دایر کند و راه‌های غیرمستقیم بدون مستحفظ خواهد بود و اداره قشونی هم وظیفه دیگری دارد که به موقع نمی‌تواند کمک به امنیت بدهد. در این صورت مال‌التجاره و قوافل همواره دچار سارقین فارس خواهند شد و دولت زودتر باید در خصوص استقرار پست‌های نظامی قراسواران حدود فارس اقدامات لازمه نموده و بودجه مکفی برای امنیت این حدود تصویب نماید» (ستاره ایران، ۱۳۰۱، امنیه فارس، ش ۱۸۸، ص ۳). طبیعی است که در چنین وضعیتی راه‌های اصلی، کنترل می‌شد و راه‌های فرعی هم‌چنان در ناامنی و راهزنی به سر می‌بردند و همواره رهگذران و اموال آن‌ها دستخوش غارت قرار می‌گرفت.

تشکیل نیروی متحدالشکل جدید بعد از کودتای ۱۲۹۹ش/۱۹۲۰م، از طریق ادغام نیروهای غیر پراکنده نظامی آن زمان یعنی، بریگاد قزاق، پلیس جنوب، ژاندارمری، بریگاد مرکزی و خلع سلاح عمومی پا به عرصه حیات سیاسی- نظامی گذاشت، در سال‌های بعد با اختصاص حدود نیمی از بودجه کشور و از طریق تأسیس دانشکده افسری، اعزام دانشجویان نظامی به خارج از کشور، ایجاد ارتش حرفه‌ای، افزایش کادر نظامی، خرید سلاح‌های جدید و آموزش‌های جدید، دگرگونی تشکیلاتی، ایجاد شهربانی، به‌کارگیری نیروی رزمی و پایه‌گذاری



نیروی هوایی و دریایی از طریق خرید ده‌ها فروند هواپیمای جنگی و تعدادی ناوشکن و کشتی توپ‌دار و تصویب خدمت نظام وظیفه عمومی گسترش یافت (مقصودی، ۱۳۸۰، ص ۳۴).

از سال ۱۳۰۴ ش. / ۱۹۲۵ م.، خاندان پهلوی در ایران روی کار آمد. رضاشاه پهلوی نخست حاکمان و ایل‌های ایران را سرکوب کرده (افشار، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹)، و عشایر را به تدریج خلع سلاح نمود. سرکوب عشایر به عنوان یک نیروی متشکل و مسلح و ایجاد و تقویت ارتشی متمرکز و سرکوب‌گر از جمله هدف‌های نخستین رضاشاه بود (رزاقی، ۱۳۶۷، ص ۱۷).

تلاش رضاشاه برای ایجاد ارتش نوین در ایران که تا آن زمان سابقه نداشت، موجب افزونی بودجه و مخارج کشور برای توسعه تسلیحات و تربیت صاحب‌منصبان نظام (افسران) شد. این نهاد برای نخستین بار از سده هیجدهم (۱۰۷۹ تا ۱۱۷۹ م.)، پشتیبان ساختار حکومت سلطنتی بود ولی با اصلاحاتی که انجام گرفت نتایجی را در برداشت که از آن جمله تعدیل بودجه، تنظیم دخل و خرج، تأمین عواید ناشی از مالیات و گمرک بود (سلیمانی، ۱۳۷۸، ص ۶۰؛ فوران، ۱۳۸۷، ص ۳۰۵). رضاشاه، ارتش نوین را رکن اصلی نظم نوین خود قرار داد. با بیش از پنج برابر افزایش بودجه سالانه دفاعی از سال ۱۳۲۰ - ۱۳۰۵ ش. / ۱۹۴۱ - ۱۹۲۶ م.، امکان سربازگیری از مردم کشور به واسطه قانون نظام وظیفه - نخست از روستاها، سپس از شهرها و سرانجام از عشایر - نیروهای مسلح از پنج لشکر با ۴۰۰۰۰ نفر به هجده لشکر با ۱۲۷۰۰۰ نفر رسید. نیروی هوایی کوچک و هنگ مکانیزه‌ای با ۱۰۰ تانک و چند ناوچه در خلیج فارس نیز بدان ضمیمه شد. او در مراسم عمومی لباس نظامی بر تن می‌کرد، سطح زندگی افسران ارتش را بالاتر از سایر حقوق‌بگیران قرار داد (آبراهامیان، ۱۳۸۲، ص ۱۲۴).

اداره امنیه که بعداً ژاندارمری نام گرفت تا سال ۱۳۱۸ ش. / ۱۹۳۹ م.، در ایران دایر بود. در آن سال به دستور رضاشاه منحل شد و وظایف آن بر عهده لشکرها قرار گرفت. در شهریور ۱۳۲۰ / ۱۹۴۱ م.، بر اثر حمله متفقین تمام لشکرها از هم پاشیده شدند با آغاز زمستان همین سال تجزیه ارتش به حد اعلای خود رسیده بود. فرار از خدمت با اسلحه و ساز و برگ نظامی امری عادی بود؛ و حتی یک دسته کوچک نیروی نظامی نیز وجود نداشت تا از فرار سربازان و افسران جلوگیری نماید. برای اداره امور روستاها و راه‌ها، قوایی باقی نماند. غالب شهرها و روستاها امنیت و آسایش خود را از دست دادند. هر روز گزارش‌های وحشتناکی به گوش می‌رسید. اوضاع فارس نیز آن‌چنان مغشوش و به هم ریخته بود که برای آنجا استاندار نظامی تعیین کردند. فروغی نخست وزیر، به فکر چاره‌اندیشی افتاد و موضوع را در جلسات هیئت دولت مطرح کرد تا بالاخره تصمیم گرفته شد، اداره کل امنیه که امنیت روستاها و راه‌ها با او بود مجدداً تأسیس و تقویت شود (امینی، ۱۳۸۱، صص ۸۲-۸۱).

رضاشاه در این هنگام با اتکا به ارتش ۱۲۷ هزار نفری، اعلام بی‌طرفی ایران و برکناری دکتر



متین دفتری در ۱۳۱۹ش. / ژوئیه ۱۹۴۰م. و گماردن رجب علی منصور، که به محافظه کاری شهرت داشت، امیدوار بود که دو دولت همسایه، در امور دولت بی طرف ایران مداخله نکنند (تاج عینی، ۱۳۸۵، ش ۵۲، صص ۷۷-۷۱).

فروپاشی این ارتش در بعد از شهریور ۱۳۲۰ش. / ۱۹۴۱م.، نیز متأثر از عوامل تاریخی داخلی (ناشی از کارکرد استبدادی، سرکوب گرانه و غیرمردمی) و بین المللی (ناشی از اداره مشترک دولت های متفق در جنگ جهانی دوم) بود، به شکلی که این ارتش به عنوان عمده ترین نهاد حافظ رژیم رضاشاه، ابزار حاکمیت اختناق و نماد قدرت دولت وی، بدون کوچک ترین مقاومتی، راه هزیمت را در پیش گرفت (مقصودی، ۱۳۸۰، ص ۳۴).

در چنین شرایطی، در حالی که تلاش های سیاسی و دیپلماتیک برای جلوگیری از پیشرفت قشون مهاجمان در خاک ایران ادامه می یافت، ظاهراً رضاشاه مصلحت دید برای به ثمر رسیدن این کوشش ها، دولت جدیدی بر سر کار آورد. از این رو علی منصور استعفا و محمدعلی فروغی، مأمور تشکیل کابینه گردید. محمدعلی فروغی، نخست وزیر جدید، ضمن نطقی دستور ترک مقاومت نظامی ایران را که از سوی رضاشاه صادر گردیده بود، را به آگاهی رسانید (شناسی، ۱۳۸۴، ش ۳۶، صص ۶۱-۵۹). نمایندگان دول متبوع تقاضاهای خود را به شرح ذیل:

۱. اخراج کلیه اتباع آلمان به استثنای اعضای سفارت و چند نفر کارشناس آلمانی.
 ۲. تعهد در تسهیل حمل و نقل اسلحه و مهمات و ادوات جنگی از راه ایران به روسیه.
- به دولت فروغی اعلام نمودند (تاج عینی، ۱۳۸۵، ش ۵۲، صص ۷۷-۷۱).

بعد از شهریور ۱۳۲۰ش. / ۱۹۴۱م.، حوزه قدرت و حکومت دولت عملاً محدود به تهران و نواحی جنوب کشور بود. در نواحی جنوب هم اختیارات دولت چندان بسط نداشت، زیرا قبایل بدوی و چادر نشین آن نواحی بار دیگر سر بلند کرده و از اطاعت و دستورات مرکز خودداری می کردند. یکی از حادث ترین مسایلی که دولت مرکزی ایران از همان ابتدای هجوم متفقین در جنگ جهانی دوم با آن روبرو گردید مسئله ناآرامی در مناطق عشایری بود. هجوم نیروهای نظامی بیگانه به کشور وجهه و اعتبار حکومت مرکزی را متزلزل کرد، به مجرد اعلان ترک مقاومت از طرف دولت هزاران سرباز از سربازخانه ها فراری شدند. سربازان سلاح ها و مهمات را نیز همراه خود به دورترین نقاط ایران که سال ها بود خلع سلاح شده بود، بردند. دولت نیز سران قبایل و عشایر را که در مرکز تحت نظر و یا زندانی بودند، آزاد کرد. سران تبعیدی عشایر به میان قبیله و عشیره خود بازگشتند. این عمل دولت، و هرج و مرج ناشی از هجوم بیگانگان به ایران، بار دیگر به جاه طلبی های سران عشایر پر و بال داد و خطر بزرگ امنیت کشور را در معرض تهدید قرار داد (امینی، ۱۳۸۱، ص ۸۱).

ارتش که یکی از مهم ترین ارکان قدرت رضاشاه را تشکیل می داد، نتوانست وی را بر مسند



قدرت حفظ کند. با کناره‌گیری رضاشاه و به سلطنت رسیدن فرزندش محمدرضا شاه ارتش و نیروی نظامی کشور بر پایه همان ارتشی که زمان پهلوی اول شکل گرفته بود، کار خود را ادامه داد و روز به روز گسترش بیشتری پیدا کرد.

نتیجه

در زمان احمدشاه به دلیل ناتوانی حکومت مرکزی، ناامنی و آشوب در کشور بی‌داد می‌کرد. نداشتن ارتش منظم به ضعف قدرت مرکزی دامن می‌زد، دو نیروی نظامی در ایران فعالیت داشت، یکی بریگاد قزاق، که در نواحی شمالی کشور و دیگری ژاندارمری بود که در نواحی مختلف از جمله جنوب مسؤل حفظ امنیت بودند. اما وجود آن‌ها به حل مشکلات و ناامنی کمکی شایانی نمی‌کرد، وضعیت به گونه‌ای شد که دولت انگلیس، که از ناآرامی‌های جنوب معترض بود، اقدام به تشکیل پلیس جنوب کرد، تا برای حفظ منافع خود امنیت را برقرار کند. اما نیروی مذکور نیز محل امنیت شد. پس از سقوط قاجارها و روی کار آمدن حکومت پهلوی، رضاشاه با تلاشی که در تشکیل ارتش متحدالشکل کرد، امنیت را به طور نسبی برقرار نمود. وی به سرکوبی اشرار و ایالات یاغی پرداخت، که این اقدامات به بهبود و رونق تجارت نسبت به دوره قبل کمک قابل توجهی نمود. هرچند مشکلات و نارضایتی‌های تجار از ناامنی راه‌ها همچنان وجود داشت.

منابع

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۲). ایران بین دو انقلاب. کاظم فیروزمند و شمس‌آبادی و مدیرشانه چی (مترجم). تهران: نشر مرکز.
۲. آوری، پیتیر (۱۳۶۹). تاریخ معاصر ایران. محمد رفیعی مهرآبادی (مترجم). ج ۱. تهران: بی نا.
۳. احرار، احمد (۱۳۵۲). توفان در ایران. ج ۱. بی جا: انتشارات نوین.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶). روابط خارجی ایران «دولت دست‌نشانده» ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: قومس.
۵. افشار، ایرج (۱۳۷۸). استان هرمزگان. تهران: انتشارات هیرمند.
۶. امینی، علیرضا (۱۳۸۱). تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی. تهران: انتشارات صدای معاصر.
۷. اسکرین، کلارمونت (۱۳۶۳). جنگ جهانی در ایران. غلامحسین صالحیار (مترجم). بی جا: نشر سلسله.



۸. الهی، همایون (۱۳۷۳). خلیج فارس و مسایل آن. تهران: نشر قومس.
۹. باست، الیور (۱۳۷۷). آلمانی‌ها در ایران. حسین بنی احمد (مترجم). تهران: نشر شیرازه.
۱۰. جمالزاده، محمد علی (۱۳۷۶). گنج شایگان. تهران: موقوفه.
۱۱. دیگر، ژان پیر؛ هورکاد، برنار؛ ریشار، یان (۱۳۷۸). ایران در قرن بیستم. عبدالرضا هوشنگ مهدوی (مترجم). تهران: نشر البرز.
۱۲. ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم. تهران: انتشارات پاژنگ.
۱۳. رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۷). اقتصاد ایران. تهران: نشر نی.
۱۴. سایکس، پرسی (۱۳۷۰). تاریخ ایران. محمد تقی فخر داعی گیلانی (مترجم). ج ۲. تهران: دنیای کتاب.
۱۵. سفیری، فلوریدا (۱۳۶۴). پلیس جنوب. منصوره اتحادیه و منصوره جعفری (مترجمان). تهران: نشر تاریخ ایران.
۱۶. سلیمانی، افشار (۱۳۷۸). مأموریت‌های دکتر میلسپو در ایران (ریشه‌یابی سلطه استعماری دول خارجی). اردبیل: انتشارات قصه گو.
۱۷. فخرائی، محمد جواد (۱۳۸۳). دشتستان در گذر تاریخ. شیراز: انتشارات نوید شیراز.
۱۸. فن میکوش، داگوبرت (۱۳۷۷). واسموس. کیکاووس جهان‌داری (مترجم). قم: مؤسسه فرهنگی همسایه.
۱۹. فوران، جان (۱۳۸۷). مقاومت شکننده. احمد تدین (مترجم). تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۲۰. کحال زاده، ابالقاسم (۱۳۶۳). دیده‌ها و شنیده‌ها (خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کحال‌زاده منشی سفارت امپراطوری آلمان در ایران). به کوشش مرتضی کامران. بی‌جا: بی‌نا.
۲۱. کدی، نیکی آر (۱۳۸۷). ایران دوران قاجار و بر آمدن رضاخان. مهدی حقیقت‌خواه (مترجم). تهران: انتشارات ققنوس.
۲۲. محیوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۷). تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران. ج ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۳. مقصودی، مجتبی، (۱۳۸۰). اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰ بررسی علل و پیامدها؛ تحولات سیاسی اجتماعی ایران (۵۷ - ۱۳۲۰). به اهتمام مجتبی مقصودی. تهران: نشر روزنه.
۲۴. هدایت، مهدی قلی (۱۳۶۱). خاطرات خطرات. ج ۱. بی‌جا: کتابفروشی زوار.
۲۵. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴). تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا



- پایان جنگ دوم جهانی). تهران: انتشارات امیر کبیر.
۲۶. روزنامه ستاره ایران، (۱۳۰۰ و ۱۳۰۱ ش.) ۷ (۵۲ و ۱۸۸).
۲۷. روزنامه چهره نما، (۱۳۳۲ ق.) ۱۱ (۱۰ و ۱۴).
۲۸. روزنامه حبل المتین، (۱۳۳۲ ق.) ۲۲ (۱۷).
۲۹. روزنامه کاوه، (۱۳۳۶ و ۱۳۳۸ ق.) ۳ و ۵ (۷ و ۲۵).
۳۰. تاج عینی، مریم (۱۳۸۵). ایران و جنگ جهانی دوم. زمانه ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر. سال پنجم. ش ۵۲. صص ۷۷ - ۷۱.
۳۱. شناسی آذری، لاله (۱۳۸۴). متفقین و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰. زمانه ماهنامه اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر. سال چهارم. ش ۳۶. صص ۶۱ - ۵۹.
۳۲. اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۳۳. اسناد اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.
34. Atabaki Touraj , Iran and First World War, London, I.B.Tauris , 2006

